

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث راجع به اصاله الركنيه در ناحیه زیاده بود. تنبیه دوم از تنبیهای که مرحوم استاد متعرض شدند. در این بحث اصاله الركنيه یعنی اگر چیزی را در نماز اضافه کرد مقتضای قاعده بطلان نماز است یا در صورت عمد یا مطلقاً. اگر مطلقاً می شود اصاله الركنيه اگر در صورت عمد نه می شود غیر رکنيه. «و تحقیق الکلام فی ذلك يستدعي البحث أولاً: عن مفهوم الزیاده من جهتين»، راجع به بحث نقیضه که خوب واضح است انسان جزء را انجام ندهد. اما در بحث زیاده یک بحثی هست که اولاً اصلاً زیاده، زیاده مثلاً فاتحه الکتاب زیاده رکوع زیاده سجده زیاده ذکر مثلاً تشهد، تشهد کسی بخواند اصلاً معقول است، متصور هست یا خیر. ثانیاً معیار در آن چیست؟ آیا قصد در آن معتبر است یا خیر؟ «أما الجهة الاولى: فقد يقال باستحالة تحقق الزیاده، لأنّ الجزء المأخوذ فی المركب»، چون آن جزئی که در مرکب اخذ شده است «إن اخذ فيه علی نحو الاطلاق»، مثلاً گفته است که شما در نماز فاتحه الکتاب بخوان. دیگر کار ندارد یکبار دوبار سه بار. شما دو بار خواندید سه بار خواندید. زیاده نیست به نحو اطلاق به قول ایشان. «فلا یعقل فيه تحقق الزیاده، إذ کل ما أتى به من أفراد ذلك الجزء كان مصداقاً للمأثور به»، چه یکی چه بیشتر. «وإن اخذ فيه مقیداً بالوجود الواحد»، اما اگر مقید است که مثلاً فاتحه الکتاب یک بار باشد «أي اخذ بشرط لا بالنسبة إلى الوجود الثاني، فالإتيان به مرّة ثانية مستلزم لفقدان الجزء لا لزیادته»، این ناقص است زائد نیست. این همان عبارت مشهور البته ایشان نیاورده اند تعجب است از ایشان همان عبارت مشهوری که شنیده اید الزائد کالناقص همین است. یا الزائد ناقص. زائد ناقص است. ولو زیاده است به حسب ظاهر لکن در واقع ناقص است. درس است و مناسب نیست یک وقتی رفتیم نجف یک بقالی بود با او آشنا بود یک روزی به من گفت که به من می گفت آقا سید احمد، من امروز یک مطلبی فهمیدم گفت من فهمیدم شما طلبه ها می گوئید الزائد کالناقص. من فکر می کردم که شما نامربوط صحبت می کنید. چه می شود زائد با ناقص دو تا است. گفت امروز می خواستم پلو با ماش درست کنم فرض کنید مثلاً باید بیست گرم روغن بریزم پنجاه گرم ریختم وقتی خواستم بخورم دیدم قابل خوردن نیست. آن وقت فهمیدم که حق با شماست. الزائد کالناقص. از اوضاع نجف هم برایتان روشن شود که بقال هایش هم در این بحث های علمی بود. گفت تازه آن وقت فهمیدم حق با شماست. روغن زیادتر ریختم قابل خوردن نیست. حالا این الزائد کالناقص نکته فنی اش این است که اگر مثلاً فاتحه الکتاب به غیر مره واحد به قید وحدت یعنی به شرط لا یعنی زیادی نباشد شرطش این است که زائد نباشد. پس شما اگر دو بار خواندید در حقیقت این ناقص است. نقضش به خاطر فقدان شرط. چون شرطش این بود که یکبار باشد. بار دوم و

سوم به آن اضافه نشود. این که در اصطلاح می گویند الزائد کالناقص ناظر به این است. چون این که زیادی می شود در حقیقت ناقص است. کالناقص هم نباید گفت باید گفت ناقص. سر نقصانش چون شرط عدم زیاده دارد. شرط عدم اضافه کردن دارد. وقتی شما اضافه کردید شرط انجام نشد می شود ناقص. نقصش به این جهت است. الزائد ناقص چون در حقیقت شما آن عمل را بدون شرط انجام دادید. بنابراین ناقص می شود. عرض کردیم اخلال به شرط یا جزء

سؤال: منقص است یا ناقص

پاسخ: ناقص دیگر می گویم کالناقص می گویم اینجا کال گفته است

سؤال: شبه

پاسخ: نه شبه ندارد اصلاً خودش ناقص است چون شرطش نیست.

«أي اخذ بشرط لا بالنسبة إلى الوجود الثاني»، این بشرط لا به این معنا شرط فاتحه الكتاب شرط رکوع این است که رکوع دوم پهلویش نباشد. اگر شرطش این است شما دو رکوع انجام دادید این شرط انجام نشد پس شما رکوع را بدون شرط انجام دادید. می شود ناقص. نقصش فقدان شرط است. حالا ایشان عبارت را نیاورده اند آن عبارت الزائد کالناقص هم مراد این است. «إذ انتفاء القيد المأخوذ في الجزء موجب لانتفاء المقيّد»، مرادشان از مقيّد فاتحه الكتاب به قيد عدم زیاده به قيد عدم دوم. دومی نباشد. فكان الجزء المأخوذ في المأمور به منتفياً بانتفاء قيده «فكان الجزء المأخوذ في المأمور به منتفياً بانتفاء قيده»، در اینجا مراد از قيد شرط است. شرطش انجام نشده است. «فلا يتصور تحقق الزيادة على كل تقدير»، پس ما بنابراین تحقق زیاده را بر، و فيه، آن وقت مرحوم استاد می فرماید «أن اعتبار الاطلاق و اللابشرطية في الجزء لا ينافي تحقق الزيادة فيه، فإن أخذ شيء جزءاً للمأمور به على نحو اللابشرطية»، این دومی بله اولی اطلاق نه بشرط لا. من عین عبارت ایشان را می خوانم بعد بیان مطلب را به آن «على وجهين: أحدهما: أن يكون الطبيعي مأخوذاً في المركب من دون نظر إلى الوحدة والتعدد، وفي هذا لا يمكن تحقق الزيادة»، فاتحه الكتاب هیچ نظر ندارد. یک بار دوبار اصلاً نظر ندارد. «هذا لا يمكن تحقق الزيادة»، اینجا فيه ندارد باید فيه باشد. آهان و فی هذا لا يمكن تحقق الزيادة كما ذكر. «ثانيهما: أن يكون مأخوذاً بنحو صرف الوجود المنطبق على أول الوجودات»، صرف الوجود یعنی همان که مصداق اولش صدق میکند. «ففي مثل ذلك وإن كان انضمام الوجود الثاني وعدمه على حد سواء في عدم الدخول في جزئية الوجود الأول، فإن هذا هو معنى أخذه لا بشرط»، معنای لا بشرط این است. «إلا أنه لا يقتضي كون الوجود الثاني أيضاً مصداقاً للمأمور به، وحينئذٍ تتحقق الزيادة بتكرار الجزء لا محالة»، چون به نحو صرف الوجود است. ما

این بحث را البته ایشان تعبیر لطیف تری فرمودند، کرارا و مرارا عرض کردیم این یکی از نکات بسیار مهم در استظهار است که بینیم مفاد کلام صرف الوجود است یا وجود ساری؟ ایشان تعبیر وجود ساری می کنند. اگر کلامی به نحو وجود ساری اخذ شده باشد تمام افرادی که بعد انجام می دهد مصداق آن عنوان است. اما اگر به نحو صرف الوجود باشد معنای صرف الوجود یعنی آن عنوان به اول وجود محقق می شود دیگر قابل تحقق نیست. این را اصطلاحاً به این صرف الوجود می گویند. آن یکی را وجود ساری. و عرض کردیم فهم این مطلب اختصاص به ارتکازات عقلایی در مثل اعتبارات قانونی، اختصاص به اعتبارات عقلایی و فهم عقلایی و به همین جهت این نکته فنی را عرض کردیم. اگر ما گفتیم که قلد المجتهد و صدق العادل. این صدق العادل به نحو وجود ساری است اما در قلد المجتهد به نحو صرف الوجود است. تعبیرشان هر دو یکی است. قلد المجتهد صدق العادل تعبیرشان یکی است به حسب ذات فرقی بینشان نیست. اما در قلد المجتهد به نحو صرف الوجود است در صدق العادل به نحو وجود ساری است. یعنی چه؟ یعنی در قلد المجتهد شما اگر از یک مجتهد تقلید کردید دیگر جای معنا برای تقلید متجهد دومی نیست. چون تقلید رجوع جاهل به عالم است حالا که شما اعتماد به این عالم کردید دیگر معنا ندارد تقلید. بلکه قبل از اینکه تقلید کنید ممکن است سؤال کنید مثلاً چند فقیه دارید پنج تا شش تا مزایای هر یک را نگاه کنید از یکی تقلید نکنید. این می شود قبلش. اما اگر تقلید کردید دیگر جای تقلید نیست. دیگر تمام شد. به صرف الوجوده. و اما مثل صدق العادل این وجود ساری است. هر وقت یک عادل خبری آورد شما باید تصدیق کنید. یک نفر آمد تصدیق می کنید. دو تا آمد سه تا آمد این صدق العادل و لذا در مثل صدق العادل یک مطلبی را عرض کردیم که گفتیم جزء اسرار قصه است یکی این است که در باب خبر اصل اولی تعارض است و تساقط است در تعارض. سرّش هم همین است. یکی آمد عادل گفت درب حرم باز است خب صدق العادل می گوید که تصدیق کن. یکی گفت که نه آقا درب حرم بسته بود من آمدم صدق العادل هم می گیرد. این طور نیست که اگر شما به صدق العادل گفتید درب حرم باز است دیگر نمی توانید کلام دیگر قبول کنید. دقت می کنید؟ صدق العادل اگر یک مورد آمد معنایش این نیست که دیگر صدق العادل دوم نمی آید سوم نمی آید چهارم نمی آید این صدق العادل متساوی الاقدام به نسبت به افراد از عادل اخبار عادل و لذا اصل اولی هم در آن تساقط است. شما اگر دو تا خبر سه تا خبر چهار تا خبر آمد با هم معارض بود قاعده اش این است که اینها با هم معارض هستند و مساقط. اما در مثل فتوا شما اگر بنا شد که در فتوا شما نمی گوید که این فتوا با آن فتوا تعارض دارد من وظیفه دارم به هر دو عمل کنم. نه اگر از احدهما تقلید کرد تمام شد. حالا یک متجهد دیگر با این مخالف است خب مخالف باشد. مگر از آن دست بردارد از مجتهد دوم تقلید کند. این که ما همیشه تکرار کردیم در البته مرحوم استاد اینگونه نفهمیدند در تعارض فتوین هم مرحوم آقای خویی در تعارض فتوین مثل تعارض خبرین گرفته اند. یکی از نکاتش این است که الآن عرض کردم. قلّد المجتهد با صدق العادل ایشان ظاهراً

خیال می کنند که از یک مقوله هستند. نه اینها از دو مقوله هستند. صدق العادل از مقوله وجود ساری است قلّد المجتهد از مقوله صرف الوجود است. یعنی اگر شما تقلید کردید تمام شد فرد دوم دیگر تقلید نیست. دو تا تقلید نمی شود کنید. اگر شما تقلید کردید تمام شد اگر مجتهد دیگری مخالف بود باید تقلید جدید کنید و الا آن تقلید اول تمام شد. اما در صدق العادل این طور نیست. این مطلبی است که خیلی لطیف است و باید روی آن حساب کرد. یک بحثی دارند خب می گویند که مثلاً فرض کنید «أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُؤَاةِ حَدِيثِنَا»، خب ما باید در جامعه چهل پنجاه تا ولی فقیه تصور کنیم که فعلاً هم الحمدلله هست. چهل پنجاه تا ولی فقیه که خب معقول نیست. آنجا جواب داده اند مرحوم نائینی و دیگران که با تعدد فقها باید چه کار کرد ما آنجا یک توضیح اساسی اش را عرض کردیم ولایت هم از قبیل صرف الوجود است. اصلاً ولایت از قبیل وجود ساری نیست. اگر گفتند مجنون حالا به علت شخصی حساب کنید به علت اجتماعی باشد که نه، اگر گفتند برای مجنون ولی قرار داده شود فرض کنید پدر ندارد. یک ولی قرار دادند باز یکی دیگر بیاید بگوید من ولی قرار دادم باز یکی دیگر بگوید من ولی قرار دادم این که نمی شود معنا ندارد. اصلاً ولایت ماهیتاً صرف الوجود است. طبیعتاً صرف الوجود است. یعنی اگر شما ولی برای این مجنون قرار دادید دیگر جای دوم نیست. حالا به تعبیر نائینی ولی در جایی قرار داده می شود که آنجا فراغ باشد پر نشده باشد. با جعل ولایت اولی پر شده است.

سؤال:

پاسخ: خب لذا اگر تعارض کنند یکی نافذ است نمی شود دو تا با هم

سؤال: صرف الوجود نیست؟

پاسخ: چرا دیگر و لذا مثل فتوین می ماند. در طول هم هستند. در عرض مثل صدق العادل نیست. البته ما ولایت جد را یک مقداری شبهه داریم. حالا بحث دیگری است وارد بحث نکاح نشویم. ظاهراً ولایت جد در صورت فقدان آب بوده است. یعنی بحثشان این بوده است سابقین بعد جور دیگر معنا شده است. یک روایتی است که به خاطر آن روایت برای اینها ابهام پیدا شده است که اگر پدر نباشد چون تصویر این است که اگر پدر نباشد به حاکم برگردد در روایت دارد که نه به جد برگردد. حالا آن بحث نکاح را وارد نمی شویم آن تفصیل خودش را دارد. عده از عبارات قدما مشعر به این است که در صورت نبودن پدر یعنی نوبت به حاکم نمی رسد نوبت به جد پدری می رسد. حالا عرض کردم وارد آن بحث نشویم آنجا دو تا ولی در طول هم هستند نه در عرض هم.

سؤال: در عرض هم هستند دیگر هر کدام خواستند می توانند تزویج کنند

پاسخ: همین دیگر تا تزویج کرد دیگر دومی ندارد. مثل اجازه ورد. اجازه ورد هم در بیع فضولی صرف الوجود است. شما یک عقد فضولی کسی اموال شما را فضولتا فروخت شما اجازه دادید دیگر نمی توانید رد کنید. شما رد کردید دیگر اجازه نمی توانید بدهید. این که می گویند لا تنفع الازاجزه بعد الرد یا لا تنفع الرد بعد الازاجزه اینها همه یک نکته فنی دارد. آن نکته فنی این است که اجازه ورد در عقود که تعلیقی هستند متوقف هستند این به نحو صرف الوجود اخذ شده است. شما اجازه دادید عقد باطل شده است تمام شد می گویند نه آقا حالا که اجازه دادم می خواهم ردش کنم دیگر عقدی نیست عقد متزلزلی نیست آن عقدی که تعلیق دارد و متوقف است آن را شما نمی توانید

کسی کتاب شما را فروخت شما می توانید اجازه دهید یا رد کنید. حالا رد کردید گفتید نمی خواهم تمام شد. تارد کردید دیگر تمام شد. دیگر جا برای اجازه نیست. اصلا موضوعی محقق نمی شود. یک عده از مفاهیم از قبیل صرف الوجود هستند مفاهیمی مثل

مثلا در باب امثال این امثال ان الله آن جا هم ما توضیح دادیم. امثال صرف الوجود است. بله ایتان عمل صرف الوجود نیست. اگر گفت جئنی بماء و آب آورد خب تمام شد دیگر امثال حاصل شد. حالا بار دوم آب آورد بار سوم می شود عمل می شود مکرر شود اما امثال نیست. امثال مکرر نمی شود. امثار قابل تکرر نیست. عمل قابل تکرر است اما امثال قابل تکرر نیست. پس مراد مرحوم استاد عرض کردم حالا اگر حاشیه کتاب مرحوم مصباح الاصول صفحه ۵۴۰، اینکه ایشان می فرماید تاره یکون تبیین مأخوذا این بنویسید وجود ساری. دوم ان یکون این خودشان نوشته اند به نحو صرف الوجود الحمد لله دیگر احتیاج ندارد. دومی به نحو صرف الوجود. یعنی ما باید نگاه کنیم مثلا لا صلاه الا بفاتحه الكتاب آیا به نحو وجود ساری است؟ فاتحه الكتاب اول، دوم، سوم، چهارم، پنجم همه صدق می کند. یا به نحو صرف الوجود است؟ پس اینکه استاد فرمودند به دو نحو است کسی که منکر زیاده است این را می خواهد بگوید. می گوید که اینها بنحو صرف الوجود هستند. تا گفت لا صلاه الا بفاتحه الكتاب تا شما فاتحه الكتاب انجام دادید تکلیف تمام شد. آن وظیفه خود را انجام دادید نماز را خواندید تکلیف تمام شد. حالا دوباره خواندید این مثل همان ایتان الماء ثانيا است. مرحوم استاد عنایت فرمودند. عرض کردیم فرق است من این مثال را عمدا زدم فرق است بین عنوان ایتان العمل ثانيا و بین امثال ثانيا. امثال ثانيا معنا ندارد. پس این که ایشان فرمودند جواب اول آن آقایی که می گوید زیاده محقق نیست اشکالش این است. می گوید شما اگر به حساب فاتحه الكتاب را خواندید به مجرد اینکه فاتحه الكتاب را خواندید آن وقت این دیگر تمام می شود. آن لا صلاه الا بفاتحه الكتاب تمام شد. دوم بار که می خوانید مثل قرائت است. مثل فاتحه الكتابی که جزء است نیست. این که اشکال دارد در زیاده پس در حقیقت استظهار است. مرحوم استاد می خواهند استظهار کنند از قبیل وجود ساری است. آن آقا استظهار می کنند از قبیل صرف الوجود. ایشان می گوید بله به نحو صرف

الوجود نه اشتباه فرمودم بلکه ایشان فرمودند برعکس در جایی که وجود ساری فرمودند لا يمكن تحقق الزیاده. اگر به نحو وجود زیاده باشد ممکن. برعکس فرمودم. اما اگر به نحو صرف الوجود باشد تحقق الزیاده. نه حتی به نحو صرف الوجود باشد زیاده نیست. اشتباه شده است. مثل امثال. اگر گفت جئنی بماء. خب مسلم می توانید ده بار آب بیاورید اینکه بحث ندارد دیگر. تکرر آب آوردن غیر از تکرر امثال است. آن ادعایش این است تا شما آب آوردید امثال محقق شد. دیگر بار دوم آب بیاورید دیگر این امثال نیست. دقت کنید این دیگر امثال نیست. دفعه سوم بیاورید. این می خواهد این طور بگوید شما اگر فاتحه الکتاب خواندید این لا صلاه الا بفاتحه الکتاب تمام شد. مثل همان امثال است دیگر. تمام شد. حالا شما دوباره فاتحه الکتاب این قرائت است مثل اینکه سوره در نماز خواندید. این امثال امر لا صلاه الا بفاتحه الکتاب نیست. این عینا مثال امثال

البتة ایشان نوشته تحقق الزیاده. به عکس است نه. آن کسی که قائل به صرف الوجود است اینجور تصویر می کند با صرف الوجود قابل زیاده نیست. صرف الوجود به این معنا مثلاً فرمود به اینکه شما رکوع انجام دهید بین قیام و بین سجده. شما که رکوع انجام دادید این عمل محقق شد. بار دوم انجام دادید این دیگر رکوعی نیست که امر کرده است. آن می خواهد این را بگوید لذا می گوید که زیاده تصویر نمی شود. این کأنه خودتان یک انحنا پیدا کرده. این آن نیست که امر کرده است. بلکه ممکن است این را عرفاً حالا بعد توضیحاتش را عرض می کنم رکوع گفته بشود نکته دیگر. لذا ایشان می فرماید «و ثانیاً: أنَّ عدم صدق الزیادة حقيقةً بالدقة العقلية»، یعنی فهمیدند که مشکل دارد «مما لا یترتب علیه أثر، لأنَّ الأحكام الشرعية تابعة للصدق العرفي، و من الظاهر صدق الزیادة عرفاً و لو مع أخذ الجزء بشرط لا فضلاً عما إذا اخذ علی نحو لا بشرط»، الی آخر کلام ایشان که آقایان مراجعه کنند. بهر حال چون بنای ما فعلاً این نیست که زیاد مناقشه کنیم مطلب ایشان را می خوانیم برای اینکه آشنا بشود ذهن شما با اشکالاتی که شده است بعد وارد شویم در مطلب. «اما الجهة الثانية»، آیا در باب زیاده اصل می خواهد یا خیر؟ «فتحقیق الکلام فیها هو التفصیل بین الموارد المنصوصة و غيرها، بأن یقال باعتبار القصد فی تحقق عنوان الزیادة فی غیر الموارد المنصوصة»، اما در موارد منصووصه که منصووصه، مثلاً فرض کنید من باب مثال کسی دارد نماز می خواند مثلاً چیزی روی زمین افتاد یا خم شد نیمه خم شد برداشت آن را شبه حالت رکوع برایش پیدا شد. اینجا قصد رکوع نکرده است. یا بعضی ها هستند که مثلاً در سن بالا یا حالا طبیعتاً وقتی می خواهند از نشستن تشهد یا جلسه ثانیه بلند شوند در اثنا حالت رکوعی پیدا می کنند حالت انحناء. خب اینجا قصد رکوع نکرده است پس این زیاده نیست. زیاده ای که می گویند رکوع زیاد کرد یا مثلاً کمرش درد می کرد خواست کمرش را بخاراند سرش تا نزدیک زمین رسید خب قصد سجده نکرده است این زیاده سجده نیست. آنها می گویند در باب زیاده قصد معتبر است. شما اگر قصد نکنید آن عمل رکوع حساب نمی شود. اگر می خواهند بگویند که شما دو رکوع انجام دادید دو انحناء به

قصده رکوع. اگر بدون قصد رکوع باشد مثل همین مثال هایی که من عرض کردم اینها نیست. آقای خوبی تفصیل قائل شدند «أن المركب الاعتباري كالصلاة مثلاً مركب من امور متباینه مختلفه وجوداً»، اصطلاحی دارند که تکرار می کنند. مثلاً بعضی هایش از قبیل کیف مسموع است بعضی هایش از مقوله وضع است بعضی هایش از مقوله کذا است مقولات مختلف است. «و الوحدة بينها متقومة بالقصد و الاعتبار»، این که این امور متباینه را جمع کردند البته متقومه بالقصد و الاعتبار البته مرادشان از قصد ما عرض کردیم وقتی امور متباینه امر وحدانی به او تعلق گرفت اینها یک جهت وحدتی را البته این جهت وحدت جهت قانونی نیست. از آن امر بسیط می گیرند. کما اینکه این امر بسیط یک جهت البته آنجا امر بسیط خود بسیط جهت قانونی دارد. خود امر بسیط هم یک تکرار به حسب این افراد می گیرد لکن این تکرار اعتباری است واقعی نیست یعنی تکرار به نحو مجاز است. چون سابقاً شرح دادیم تکرار می کنیم. «فلو أتى بشيء بقصد ذلك المركب كان جزءاً»، مثلاً به عنوان رکوع دو بار اما اگر وقت بلند شدن خم شد مثلاً می خواهد بلند شود دستش را روی زمین بگذارد نیمه های راه حالت رکوع گفت این رکوع تکرار رکوع نیست این زیاده رکوع نیست. چون قصد رکوع نکرده است. «كان جزءاً له وإلا فلا. وأما الموارد المنصوصة فتحقق عنوان الزيادة فيها غير متوقف على القصد كالسجود، لما ورد من أن الاتيان بسجدة التلاوة»، حالا این بحث را که هم بحث اول هم بحث دوم توضیحاتش را بعد «ن أن الاتيان بسجدة التلاوة في أثناء الصلاة زیادة فيها»، البته زیاده فيها در واقع دارد زیاده فی المكتوبه یعنی نماز فریضه. در نماز فریضه اهل سنت قائل هستند که اگر آیه سجده شنید سجده کند ما داریم که سجده نکند به خاطر اینکه زیاده فی المكتوبه است. با اینکه سجده نمازی نکرده است قصد سجود تلاوت کرده است. «فبالتعبد الشرعي يجري عليه حكم الزيادة وإن لم يكن من الزيادة حقيقة. ويلحق بالسجدة الركوع بالأولوية القطعية، و يترتب على ذلك»، وارد یک فرع فقهی شده اند که حالا بعد دیگر توضیحاتش راجع به آن صحبت کرد

سؤال: وجه اولویتش چیست؟

پاسخ: که رکوع مثلاً دیگر قدر متیقن همین طور است که آن یکی رکن نیست دو تا رکن است این تنها یکی را،

«إذا عرفت تحقيق القول في مفهوم الزيادة، فنقول: إنَّ الشك في بطلان العمل من جهة الزيادة يكون ناشئاً من الشك في اعتبار عدمها في المأمور به، و من الظاهر أن مقتضى الأصل عدمه ما لم يقم دليل على اعتباره»، یعنی به عبارتی که بنده عرض کردم اصاله عدم رکنیه قائل شدند. اصل این است که رکن نیست. زیاده در ناحیه زیاده جزء و شرط رکن نیستند. اگر اضافه کرد فقط عمداً و الا اگر سهواً یا نسیاناً اشکال ندارد. «هذا فيما إذا لم تكن الزيادة موجبة للبطلان من جهة اخرى، كما إذا قصد المكلف»، حالا آن چیزی ندارد خود آقایان خواننده

شود. بعد می فرمایند «هذا ما تقتضيه القاعدة بلافرق بين عمل دون عمل و بين جزء دون جزء، إلا أنه»، دو مقام را ایشان در اینجا متعرض شده اند. یکی صلاه یکی طواف. «أما الصلاة فالروايات الواردة فيها على طوائف: الطائفة الاولى: ما تدلّ على بطلانها بالزيادة مطلقاً»، این یک روایت واحده از حدیث واحدی است. سندش هم معتبر است در کافی هم هست تهذیب و اینها هم هست. اصل کتابش هم علی بن مهزیار است نظیر هم ندارد. یعنی فعلاً تا آن جایی که ما توانستیم نگاه کنیم ندیدیم که مثلاً با این سند از ابی بصیر، من گفتم زرارہ اشتباه کردم، از ابی بصیر نداریم. من زاد فی صلاته فعلیه الاعاده. این مطلقاً. مطلقاً یعنی چه رکعتی اضافه کند چه رکوعی اضافه کند چه سجودی اضافه کند چه حمدی اضافه کند اگر حمد اضافه کند این موجب بطلان می شود. «الطائفة الثانية: ما تدلّ على بطلانها بالزيادة السهوية»، حتی زیاده سهویه. این روایت روایت زرارہ است و سندش هم معتبر است از کتاب ابن ابی عمیر. خوب است روایتش خوب است. «إذا استيقن أنه زاد في صلاته المكتوبة لم يعتد بها، فاستقبل صلاته استقبالا»، البته آقای خویی اینگونه اینجا الآن در تقریرات نقل فرموده اند در حاشیه ای که چاپ کرده اند ایشان نوشته است زاد فی صلاته المكتوبة ركعة. در کتاب وسائل ركعة دارد اینجا آقای خویی ركعة نیاورده است. من زاد فی صلاته مكتوبة لم يعتد بها. و این هم البته بودنش در وسائل هم باز یک مشکل. یعنی مشکل بزرگی در اینجا این روایت این است چون مرحوم صاحب وسائل همین طور که هست این حدیث را از سه مصدر، کتاب کافی و تهذیب و استبصار، نقل کرده است در هر سه مصدر همین است که آقای خویی نقل کرده اند و ركعة ندارد. اذا استيقن انه زاد في صلاته المكتوبة لم يعتد. لکن در خود وسائل دارد. این خیلی عجیب است. داریم ما جاهای دیگر هم داریم اختصاص به اینجا ندارد. وسائل یک مطلبی را نقل می کند از کافی لکن در کافی مطبوع نیست. این چیزی که اینجا عجیب است از کافی و تهذیب و استبصار نقل می کند. در هر سه هم نیست. حالا اگر دریکی بود باز له وجه. در هر سه هم نیست. این آقا این جور نوشته است. لکن المنقول هنا موافق للكافي و تهذیب و استبصار. این هم جزء عجایب است واقعا البته به ذهن ما این طور می آید ایشان ابتداء از کافی نقل کرده است در نسخه کافی ایشان بوده است. در نسخه کافی صاحب وسائل. تهذیب و استبصار امکان دارد که نباشد چون صاحب وسائل حالا اسمش را ما میگذاریم تسامح را دارد. اینکه حالا کم است گاهی بیش از این تفاوت بین کافی و تهذیب است. آن وقت صاحب وسائل میگوید مثله رواه مثله. با اینکه مثله نیست ندارد رکعت را. من احتمال بسیار بسیار قوی می دهم که مرحوم صاحب وسائل قدس سره این روایت را در کتاب کافی با ركعة دیده است. بعید است سهو القلم باشد. فوق العاده بعید است سهو القلم باشد.

سؤال: یک نسخه از کافی

پاسخ: آهان احتمالاً آن نسخه پیش ایشان بوده است

بعید است سهو القلم باشد. چرا؟ چون مرحوم صاحب وسائل این حدیث را در دو باب مختلف آورده است. هم در خلل آورده است هم در کتاب رکوع آورده است. باب الركوع در افعال البته هر دو در کتاب صلاه است. خلل مثلاً به نظر من جلد هشت از این چاپ جدید است آن هم جلد ۶ است. بینشان دو جلد است. و در هر دو رکعه را دارد. اینجا از رکوع نیاورده است. ابواب الخلل نوشته است وسائل جلد هشت ابواب الخلل. در جلد شش ابواب الركوع هم این را آورده است. اختصاص به جلد هشت ندارد. در هر دو مورد رکعت را دارد. اذا استيقن انه زاد في صلاته المكتوبة ركعة لم يعتد بها. پس یک مشکل این روایت مبارکه که آیا رکعت در آن هست یا نیست.

سؤال: باب بعدی آخر باب عبارتی دارد که اگر یک رکوع اضافه کرد باطل است لانه قد زاد في صلاته ...

پاسخ: شاید از عبارت کلینی گفته باشد.

این مال این و اما این یک نکته تعجب حالا اختلاف متون و کاری که مرحوم صاحب وسائل فرمودند و اختلاف دیگر سر این، البته راجع به این نسخ یک توضیحی بعداً عرض می کنم. اشکال دیگر و تعجب دیگر ما صاحب وسائل از رکعت دو معنا فهمیده است. هم رکعت کامل فهمیده است هم رکوع فهمیده است. چون بلا اشکال ما در روایت پیغمبر و ائمه علیهم السلام، همین طور که مرحوم کلینی هم دارد، رکعت به معنای رکوع هم آمده است. و بیشترین جاهایش جاهایی است که بعد از رکعت سجده آمده است. مثلاً ان زاد ركعة أو زاد سجدة. اگر سجده بعد از رکعت آمد مراد رکوع است. اما اگر قبل و بعدش چیزی نبود ظاهراً مراد رکعت است. عجیب این است که در این رکوع ندارد و سجود ندارد. این هم خیلی عجیب است ما هم سر در نیاوردیم. از این کارها البته صاحب وسائل دارد. این یک راوی بوده است در قدمای اصحاب مثلاً اگر رکعت دو معنا بوده است هر دو باب را آورده اند. غرض بهر حال ایشان این روایت را با متن رکعت آورده است یک. که فعلاً در نسخ مشهور از این مصادر ثلاثه نیست. نکت دوم از رکعت دو معنا هم فهمیده است. هم رکعت فهمیده است هم رکوع فهمیده است. این هم خیلی عجیب است. چون این را در باب زیادی رکعت در باب خلل آورده است. و این را در باب زیادی رکوع در ابواب رکوع هم آورده است. در یک جا از رکعت رکوع فهمیده است در یک جا از رکعت رکعت فهمیده است. این هم هست البته این اختصاص به این مورد ندارد. صاحب وسائل از این کارها دارد. این بوده است بهر حال. آن وقت هر دو را حجت می داند هم آنجا هم اینجا. این هم راجع به این قسمت حدیث که ایشان فرمودند. «الطائفة الثالثة: ما تدلّ علی بطلانها بالاخلاق سهواً في الأركان بالزيادة أو النقصان. وأما الاخلاق بغير»، کلمه ارکان نداریم فریضه و سنت داریم. که حدیث لا تعاد باشد. «وتوهم اختصاص هذا الحديث الشريف بالنقصان»، چون زیاده در وقت و چون سه تایی آن وقت و قبله و ظهور هستند. «كما عن المحقق النائيني»، البته اینجا حاشیه در حاشیه

این آقا نوشته است که در تقریراتی که ما از نائینی داریم ایشان می گوید شامل زیاده هم می شود. احتمال دارد شاید حالا مرحوم نائینی شاید در گعده ای بوده است در جایی بوده است گفته است شامل زیاده و الا خب در مصادر موجود حاشیه زده نوشته می شود. «بأن ظاهر الحديث أنّ الاخلال بغير هذه الخمس لا يوجب الاعادة، و الاخلال بها يوجب الاعادة، سواء كان الاخلال بالزيادة أو النقيصة. و هذا المعنى لا يتوقف على أن تتصور الزيادة و النقيصة»، مهم این است که حالا بهر حال زیاده در رکوع و سجود قابل تصور است کافی است. بعد ایشان آمده اند جمع بین این روایت کرده اند سه طائفه روایت را معارض گرفته اند آمده اند به یک نحوی بین این طوائف معارض را جمع کنند. فردا انشاء الله چون وقت تمام شد.

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين